

## کتاب: فردوس، پاداش جانبازی نوشته: آ. پ. آپاسامی ترجمه: اسفندیار سپهری

### فصل دوم: صلیب وسیله رستگاری است

#### مسیح حیات من است

مسیح ناجی و زندگی من است. او غایب مطلوب من در آسمان و زمین است. روزی در حین مسافرت در منطقه ریگزاری احساس خستگی و تشنگی فراوان کردم. در بالای تپه‌ای ایستاده و در جستجوی آب بودم که ناگهان دریاچه‌ای دیدم. خیلی خوشحال شدم، چون امید داشتم که با آب آن تشنگی خویش را رفع کنم. مدت مدیدی به سوی دریاچه پیش رفتم، ولی هرگز به آن نرسیدم. بعدها دریافتم که آن سرابی بیش نبوده که به علت شکست نور آفتاب چون آب می‌نمود. من نیز در وضع مشابهی در این دنیا به این سو و آن سو در جستجوی آب حیات سرگردان بودم. مال و منال دنیا مانند ثروت، مقام، جلال، و عیش و عشرت همچون دریاچه به نظرم می‌رسید که امیدوار بودم با نوشیدن آب آن تشنگی روحی خود را رفع کنم. ولی از تشنگی هلاک می‌شدم و نمی‌توانستم قطره آبی برای اطفا آتش سوزان درونی خویش بیابم. هنگامی که دیدگان روح من باز شد و رودهای آب زنده را که از پهلوی مسیح مصلوب جاری بود دیدم، از آن نوشیدم و سیراب شدم، و دیگر تشنگی برایم مفهومی نداشت. از آن پس، همواره از آن آب حیات آشامیدم و دیگر در دشت سوزان این جهان هرگز تشنه نبوده‌ام. اکنون قلب من مشحون از تحسین و سپاس است. در هر وضعی که باشم، حضور مسیح آرامش قلبی مافوق تصویری به من می‌بخشد و هنگامی که گرفتار زجر و شکنجه‌ام آرامش قلبی و شادی و سعادت مرا ترک نمی‌گوید.

پیروی مسیح و حمل صلیب او چنان شیرین و گران‌بها است که اگر در آسمان فاقد صلیبی باشم از خدا خواهم خواست در صورت لزوم مرا به عنوان یک مبلغ دینی حتی به دوزخ بفرستد، تا اقلاً در آن جا فرصت حمل صلیب او را داشته باشم، زیرا حضور او حتی دوزخ را فردوس خواهد ساخت. هم چنان که آدم لال نمی‌تواند مزه نان شیرین را بیان کند، گناهکاری که نجات یافته قادر نیست شمع و سروری را که مسیح در دل وی دمیده است بازگوید. هر چند آب دریا شور است، ماهی که سراسر عمر را در آن به سر می‌برد هرگز شور نمی‌شود، زیرا زندگی آن وابسته به همین آب است. چون مسیح به ما حیات می‌بخشد، با این که در دنیا هستیم، از آن جهان نیستیم. نه تنها در این جهان، بلکه در آسمان نیز خود را در جوار او خواهیم یافت. اکنون نه آرزوی ثروت و جاه و مقام را دارم و نه طالب بهشتم، بلکه نیازمند مسیح هستم که قلب مرا چون فردوس ساخته و محبت لایتناهی او عشق به هر چیز دیگری را از دل من زدوده است. بسیاری از مسیحیان قادر نیستند حضور گران‌بها و حیات‌بخش مسیح را دریابند، زیرا مسیح تنها در تخیل آنها یا در کتاب مقدس، نه در قلب آنان زیست می‌کند. تنها وقتی می‌توانیم مسیح را بیابیم که قلب خود را به او بسپاریم. قلب انسان تخت سلطنت شاه شاهان و پایتخت آسمان، محل فرمانروایی اوست.

**صلیب حامل خود را به دوش خواهد گرفت.** من خدا را شکر می‌کنم که در روزگار جوانی مرا که خادم ناچیز او می‌باشم به حضور خود فرا خواند و اجازه داد بهترین نیروی خود را

صرف خدمتش کنم. حتی قبل از گرایش به مسیحیت، دعای من این بود که خداوند راه حقیقت را بر من بگشاید تا نه تنها خود ن در آن سالک باشم بلکه آن را به دیگران نیز بنمایم. لذا او که خود راه است و حیات و حقیقت، خویشتن را بر من عیان ساخت و هدایت فرمود تا انجیل را به عنوان شاهد او به مردم بشناسانم، هر چند در به انجام رسانیدن این وظیفه می‌بایست متحمل گرسنگی و زندان و مصایب دیگر شوم. معهذاً، لازم می‌دانم در حمد و ستایش خدا نتیجه تجارب ده ساله خود را اعلام داشته بگویم هر آن کس که صلیب را با میل خود به دوش گیرد صلیب نیز او را حمل کرده و به مقصد خواهد رسانید. پس باید از حمل صلیب شانه خالی نکنیم، بلکه با از جان‌گذشتگی صلیب خود را برداشته از پی خداوند خویش رهسپار گردیم.

**اتفاق شگفت‌انگیز.** وقتی پس از خروج از کیلاش به منطقه مسکونی آن جا رسیدم و راه نزدیک‌ترین آبادی را از اهالی پرسیدم، آنها مرا به سبب مخالفتی که با مسیحیان داشتند به راه خطرناک جنگلی هدایت کردند؛ و چون با آن راه آشنایی نداشتم به سمتی که به من نشان دادند حرکت کردم. به زودی شب فرا رسید، ولی از آن ده اثری دیده نمی‌شد. سرانجام، هنگام غروب آفتاب به ساحل رودی رسیدم که از هر طرف آن صدای جانوران وحشی به گوش می‌رسید و کوشش‌های من برای عبور از آن رود بی‌ثمر ماند. احساس می‌کردم که آن روز برایم آستان حوادث سومی است و پایان زندگیم نزدیک شده است. در همان جا نشستم و اشک بر چشمانم حلقه زد. لیکن وقتی چشمانم را برافراشته به آن سوی رود نظر افکندم، مردی را دیدم که در کنار آتشی نشسته خویشتن را گرم می‌کند. وی گفت: «ناراحت نباش؛ هم اکنون به کمک خواهم آمد.» وقتی آن مرد از جا برخاسته به طرف من حرکت کرد، بسیار خوشحال شدم، و در عین حال تعجب کردم چگونه بدون هیچ تعلل و ترسی وارد آب‌های غران رود شده از سوی دیگر آن سر درآورد. او به من گفت: «بر دوشم سوار شو و نترس.» این را گفت و مرا بلند کرد و با سهولت به آن سوی رود رسانید. چیزی که باعث تعجب من شد این بود که در حالی که من به تنهایی قادر به عبور از آن رود نبودم، او توانست با حمل چنین باری کوچک‌ترین ترس و واهمه از آن بگذرد. من با خود گفتم او قطعاً از اهالی این محل است و در عبور از رود ورزیده شده. خوب است که من از این فرصت استفاده کنم و در حالی که مژده انجیل را به او می‌دهم از کمک و دستگیری او تشکر کنم. اما وقتی برگشتم و به عقب نگاهی افکندم، از آن مرد و آتش او اثری نبود و تعجبی آمیخته با ترس بر من مستولی گشت. شکی نیست که خداوند ما همان خدای دیروز و امروز و ابدی است که هیچ تغییری در او پدید نمی‌آید، بلکه این ایمان ماست که دست‌خوش دگرگونی می‌شود.

**نجات در بخشایش و رهایی از گناه است.** نجات نه تنها بخشودگی گناهان بلکه آزادی از آن است، زیرا ممکن است بعد از عفو شدن از گناهان نیز باز در گناهان خود هلاک شویم. گناهکاران بسیاری هستند که پس از آمرزش گناهان همچنان در گناه خود هلاک می‌شوند، ولی مسیح نه فقط گناهان ما را می‌بخشد بلکه ما را از گناه نجات می‌دهد. در هیمالایا مردی بود که بر اثر به طول انجامیدن بیماریش جنون به او دست داده بود. روزی کارد تیزی را که در دست داشت ناگهان در گروی یکی از منسوبان خود که برای عیادت او در کنارش نشسته بود فروبرد. وقتی مرد نامبرده توقیف و به کیفر مرگ محکوم شد، خویشانش به عذر این که مرض طولانی او موجب جنون شده، تقاضای عفو او را کردند و راجه که مردی مهربان بود و تقاضای آنها را منطقی می‌دید دستور داد او را آزاد کنند. دیوانه مزبور که منسوب خود را در روز بیستم ماه به قتل رسانده بود، محکوم گردیده بود که در روز بیست و دوم اعدام شود. اما پس از این که در روز بیست و یکم تبرئه شد، در روز بیست و دوم ناگهان درگذشت. گناه او بخشوده شد، ولی چه سود داشت زیرا که عمرش وفا نکرد؟ نجات آن دیوانه در شفا یافتن

از مرضش بود. او مرتکب قتلی شد، اما جرم او تنها از مرض او سرچشمه می‌گرفت که قبل از مداوا باعث مرگ او گردید. بسیاری اشخاصی که ممکن است گناهشان بخشوده شود، ولی در گناه خود هلاک گردند. مسیح آمد تا ما را از معصیت نجات بخشد. البته با شفا یافتن از گناه نجات می‌یابیم؛ ولی چنانچه به گناهان خود ادامه دهیم، در گناه خود هلاک خواهیم گشت. مردم غالباً در اشتباه‌اند، زیرا می‌اندیشند که با بخشوده شدن گناهانشان نجات یافته‌اند، در صورتی که اگر طبع گناهکار آنها معالجه نشده باشد نجات آنها ممکن نیست.

**راز درد و رنج.** راز درد و رنج در دنیا مسئله‌ای است بسیار بغرنج. گرچه درد و رنج بیشتر نتیجه گناه است، ولی همیشه چنین نیست، چون خداوند بدان وسیله ما را آرامی نمی‌بخشد. صلیب برای حیات روحانی و پیشرفت ما بسیار ضروری است. هرگاه درد و رنج به سود بشر نبود، خداوند متعال آن را از روی زمین برطرف می‌ساخت. ولی او چنین نکرد، چه که آن نعمتی به نفع ما است. وضع ما عیناً وضع یک دانه گندم است که در زمین کاشته شده و قبل از این که در هوای باز رشد کند و با نور و حرارت آفتاب شکوفا گردد باید مدتی در دل تاریک خاک بماند و بعداً وقت معین بر وی و ثمر بیاورد. **توبه**

**اساسی‌ترین احتیاج ما است.** توبه اساسی‌ترین نیازمندی اشخاصی است که مایلند به خدا تقرب جویند (متی ۳: ۲) فرمانروایی خدا نه فقط سلطنت آتی است، بلکه در همین جهان آغاز می‌شود. تنها یک گناه که از آن کوچک‌تر نباشد، و حتی یک فکر ناپاک، کافی است که امید ما را بر باد دهد و ما را از خدا دور سازد. گناهانه اصطلاح کوچک بزرگترین خطر را دربر دارند و مانند میکروب‌های مولد مرض می‌باشند، زیرا با وجود این که نمی‌توان بدون ذره‌بین آنها را دید، هزاران اشخاص را از پا در می‌آورند. گناهانی که دیده نمی‌شوند نیز همین حال را دارند. احساس آرامش دلیل بر این است که ما از سلطه گناه رسته با خدا همدم گشته‌ایم. روزی استادی از من پرسید: «چگونه می‌توانی از نجات خود مطمئن باشی؟» پاسخ دادم: «همان گونه که با چشیدن چیزی احساس می‌کنم که شیرین است، به همان دلیل می‌دانم که نجات یافته‌ام، زیرا در خویشتن احساس آرامش می‌کنم.» مردی که باور نداشت یخ ممکن است پاهایش را بسوزاند، به اخطار دیگران توجه‌ای نکرد و با پای برهنه بر روی یخ گام نهاد؛ و در نتیجه پوست پاهایش ریخت. گروهی از کسانی که هنوز گرفتار رنج‌های ناشی از گناه نشده‌اند، نمی‌توانند دریابند که گناه انسان را می‌سوزاند و گرفتار درد و رنج می‌سازد. گناه ما را از خدا دور می‌کند. مردی التماس می‌کرد که قبل از جا انداختن استخوان‌های شکسته‌اش او را از درد آن نجات دهند، که البته توقع بی‌جایی داشت. چه قبل از اقدام به تسکین دادن درد گناه نخست باید پیوند خویش را با خدا استوار سازیم و تحکیم کنیم.